

جایگاه عقل و آسیب‌شناسی آن با تأکید بر عوامل غفلت، عجب، طمع و مصاحب بد (بررسی موردی: نهج‌البلاغه و مثنوی)

محمدصادق پیروز^۱، عباس همامی^۲، عزیزالله افشار کرمانی^۳

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۵/۰۳/۰۹ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۵/۰۳/۳۱)

چکیده

این پژوهش به روش توصیفی، تحلیلی به بررسی رابطه عقل با غفلت، عجب، طمع و مصاحب بد در آموزه‌های «نهج‌البلاغه» و «مثنوی» می‌پردازد. در هر دو کتاب عقل به عنوان موهبت الهی، حجت باطن، معیار تکلیف، فصل انسان از حیوان و نیروی تشخیص حق از باطل، نیاز به مراقبت اساسی از رهنان درون و بیرون دارد. غفلت موجب خود محوری و عجب می‌شود. و عجب موجب توقف مشورت با صاحبان خرد، بازداشتن عقل از رشد و باعث خسوف عقل می‌شود. «طمع» با کور کردن چشم بصیرت با آرزوهای طولانی، در پرتویی توجهی به قناعت، مانع عقل می‌شود و بالاخره «مصاحب بد» موجب تزیین باطل، تشویق به ناشایست و عادی‌سازی زشتی‌ها و مانع فعالیت عقل است. روی آوردن به ذکر خالق، سبب درمان غفلت می‌شود. تواضع و فروتنی، مانع بیماری «عجب» می‌گردد. و قناعت درمان طمع است. و در نهایت، همنشینی با خوبان راه برون رفت از «مصاحب بد» است. در حقیقت میان «عقل» و این آفات چهارگانه رابطه مستقیم برقرار است. هرچه این آفات کمتر باشند، عقل قوی‌تر و کارآمدتر خواهد بود و بالعکس.

کلید واژه‌ها: آفات، نهج‌البلاغه، مثنوی معنوی، عجب، طمع، غفلت، مصاحب بد.

-
۱. دانشجوی دکتری گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده ادبیات و علوم انسانی واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛
mohammadsadegh.pirooz@iau.ir
 ۲. استاد گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده ادبیات و علوم انسانی واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛
hemami@iau.ac.ir
 ۳. دانشیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛
Az.afshar@iau.ac.ir

۱. بیان مسأله

عقل، عامل تمایز انسان از حیوان و برترین موهبتی است که خدای سبحان به انسان عنایت کرده است. عقل در متون دینی صرف ذهن نیست بلکه نیروی تمیز خیر از شر است و سایر قوای آدمی در صورتی مفید و موثر برای حیات معنوی هستند، که در راستای عقل عمل کنند. عقل معیار تکلیف الهی است و بدون داشتن آن تکلیفی برای انسان مطرح نخواهد شد. بدیهی است که هر نعمتی در معرض آفات و موانع است. عقل هم به عنوان حجت باطن الهی از این قاعده مستثنی نیست. عقل را از درون دشمنی به نام «نفسِ اماره» تهدید می‌کند. «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» (یوسف، ۵۳) و دشمنی از بیرون به نام «شیطان»: «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» (الاعراف، ۱۶) تخریب می‌کند. در حقیقت موانع عقل هم می‌تواند درونی باشد و هم بیرونی و اگر دشمن درونی نباشد دشمن خارجی تاثیر چندانی ندارد. گرچه دشمنان عقل بسیارند ولی ما در این مقاله به چهار مورد اصلی آنها می‌پردازیم. سوال اصلی این تحقیق بررسی رابطه عقل با غفلت، عجب، طمع و مصاحب بد در دو کتاب نهج البلاغه و مثنوی و یافتن اشتراکات و اختلاف هر دو منبع در این خصوص است.

۲. مقدمه

قبل از پرداختن به اصل مقاله ذکر چند نکته مقدماتی ضروری است.

۲-۱. اهمیت و ضرورت موضوع

عقل در وجود انسان، ودیعه‌ای الهی برای هدایت بشر است. انسان به واسطه عقلانیت، مسیر صحیح زندگی را پیدا می‌کند و به سعادت و کامیابی می‌رسد. گاه عقل به سبب آفاتی دچار انحراف می‌شود. این موانع سبب ضعف عقل، ضعف در قدرت شناخت، تغییر نگرش به سمت انحراف و دگرگونی در شخصیت فرد می‌شود. از آنجا که ترک رذیلت‌ها، مقدم بر

آراستن نفس به فضیلت‌های اخلاقی است، انسان به منظور دستیابی به حیات طیبه و زندگی درست، ناگزیر از شناخت این موانع است، و همین امر ضرورت پرداختن به این پژوهش را در این دو اثر کثیر المراجعة آشکار می‌سازد.

۲-۲. پیشینه پژوهش و جنبه نوآوری

در زمینه آفات و موانع عقل به ویژه این آفات چهارگانه در آموزه‌های نهج‌البلاغه و مثنوی، در هر اثر به صورت مجزا در قالب کتاب و مقاله اقداماتی شده است. آیت الله جوادی آملی در کتاب «ادب فنای مقربان» در مجلد دوم به ذکر ۱۳۳ اثر از آثار عقل می‌پردازد و در ضمن آن به برشمردن آفات عقل هم به صورت اجمال می‌پردازد. سید حسن حسینی، در کتاب «خرد و خردورزی از دیدگاه نهج‌البلاغه» ضمن مطرح کردن ویژگیهای عقل، به صورت مختصر به آفات عقل هم اشاره کرده است.

پژوهش‌هایی نیز در قالب مقاله پیرامون موانع و آفت‌های عقل در هر دو اثر به صورت جداگانه نگاشته شده است. از جمله، مقاله «کارکردهای عقل در نهج‌البلاغه» در این مقاله نویسندگان مجید معارف و مرتضی قاسمی به بررسی کارکردهای عقل در ارتباط با خود، خدا، دیگران، و طبیعت می‌پردازند، همچنین آفاتی چند از عقل را هم صرفاً ذکر می‌کنند. علی سلیمانی، در مقاله‌ای ضمن برشمردن نفس به عنوان یکی از مهمترین آفات عقل، به بررسی اوصاف و مضرات نفس اماره در مثنوی معنوی و شیوه‌های رهایی از آن می‌پردازد. موانع معرفت در مثنوی مولانا، عنوان مقاله‌ای است که به قلم سیدحسن طباطبایی، علی اشرفی، و ایرج شهبازی در مجله ادبیات عرفانی به چاپ رسیده است که نویسندگان به بررسی نظر مولانا در مورد آفاتی مثل حرص و طمع می‌پردازند. از آنجا که کسی به بررسی این آفات چهارگانه به صورت مقایسه‌ای در آموزه‌های نهج‌البلاغه و مثنوی معنوی نپرداخته است، جنبه نوآوری موضوع آشکار می‌شود.

۲-۳. مفاهیم نظری

۲-۳-۱. عقل

واژه‌ی «عقل»: در زبان عرب، به معنای نگه داشتن، باز داشتن و حبس کردن است، (ابن منظور، ۶۹/۴) همانگونه که عقال شتر را از حرکت بی‌جا باز می‌دارد نیرویی در جان انسان به نام عقل وجود دارد که او را از انحراف در اندیشه و عمل باز می‌دارد. (جوادی آملی، ادب فنای مقربان، ۱۷/۲)

عقل در اصطلاح با توجه به آموزه‌های نهج‌البلاغه و مثنوی، «نیرویی است که انسان در پرتو آن حقایق را همانطور که در واقع و نفس‌الامر هستند، می‌شناسد، خیر و شر، سره و ناسره، رشد و غی را از یکدیگر تشخیص می‌دهد، و به واسطه‌ی این هدیه الهی جلوی انحرافات گرفته می‌شود و هر چیزی سر جای خودش قرار می‌گیرد.»

۲-۳-۲. غفلت

«غفلت»، در لغت به معنای فراموش کردن، سهو و بی‌خبری، سهوی که به سبب کمی مراقبت و هوشیاری بر انسانها عارض می‌شود. (راغب اصفهانی، ۶۲۹). غفلت در اصطلاح اخلاقی به معنای سستی و ضعف نفس از توجه به هدف خود، بی‌توجهی و بی‌اعتنایی به چیزی که می‌بایست مورد توجه و اعتنا قرار گیرد. (نراقی، ۱۰۶-۱۰۵)

۲-۳-۳. طمع

طمع در لغت به معنای تمایل نفس به چیزی از روی آرزومندی شدید است. (راغب، ۵۲۴) تفاوت آن با حرص در این است که صفت حرص با خشونت همراه است. کسی که به مال یا دارا شدن چیزی همراه با خشونت گرایش دارد، حریص است. (همان، ۲۲۷). «طَمَع»، ضدّ «قناعت» است؛ طمع در اصطلاح به معنای چشم‌داشتن به چیزی است که یا در دسترس قرار نمی‌گیرد، یا در صورت دسترسی، حق انسان نیست. (نراقی، ۳۳۵)

۲-۳-۴. خودبینی (عجب)

واژه عجب اسم مصدر از ریشه «عجب» به معنای زهو و خودپسندی است. (این منظور، ۵۸۰/۱)

در اصطلاح عجب عبارت است از اینکه «آدمی خود را بزرگ شمارد به جهت به جهت کمالی که در خود ببیند، خواه آن کمال را داشته باشد یا نداشته باشد. یا اینکه انسان صفتی یا نعمتی را که دارد بزرگ بشمرد و منعم را فراموش کند.» (نراقی، ۲۱۹)

۲-۳-۵. مصاحب بد

واژه «مصاحب» در لغت، اسم فاعل از باب مفاعله، به معنای ملازم، همنشین، معاشر و همراه است. (بندرریگی، ۹۱۱). «مصاحب بد» در اصطلاح، فرد یا افرادی هستند که به دلیل ویژگی‌های اخلاقی، رفتاری، و شخصیتی نادرست، تاثیر منفی و گاه تخریب‌کننده بر عقل، ایمان، اخلاق و سعادت همنشین خود می‌گذارند.

۳. اسباب ضعف عقل در نهج البلاغه

عقل که به عنوان برترین موهبت و بهترین نعمت از ناحیه‌ی خدای سبحان به انسان شده در صورت عدم مراقبت در معرض آفات و آسیب‌هایی قرار می‌گیرد. اهم موانعی که در مسیر عقل قرار دارند عبارتند از:

۳-۱. غفلت

مسئله غفلت یک رذیلت اخلاقی بنیادین است که امام در مواضع گوناگون از نهج‌البلاغه، مردم را از زیست غافلانه بر حذر داشته‌اند. در حوزه‌ی اخلاق، غفلت مانع بیداری است که شرط لازم تهذیب نفس محسوب می‌شود. (جوادی آملی، مراحل اخلاق در قرآن، ۳۷۲) انسان بیدار، در حال رشد است و اگر دو روزش یکسان باشد، گرفتار زیان شده است

چنانکه از معصوم وارد شده است که: «من ساوی یوماه فهو مغبون». (مجلسی، بحارالانوار، ۱۷۳/۶۸) غفلت، از نظر فرهنگ دینی نوعی گمراهی است، «الغفلة ضلال النفوس» (آمدی، ۳۶۹/۱) و شکر خداوند عامل تطهیر از این آلودگی می‌شود. (خدایا ما از تو شاکریم که دل‌هایمان را از چرک غفلت پاک کردی). (قمی، مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه)

منشا هر آفتی که از بیرون دامن‌گیر ما می‌شود، غفلت درون ماست و اگر عقل انسان نخواستند باشد، «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ» (سیدرضی، خطبه‌ی ۲۲۴) و در درون ما حالت التفات به حق وجود داشته باشد، آسیبی به ما نمی‌رسد. (جوادی آملی، مراحل اخلاق در قرآن، ۲۶)

غفلت از خدا و آیات او با تهذیب روح سازگار نیست، غافلان از یاد خداوند، ترک‌کنندگان فرامین الهی، مورد نکوهش قرار گرفته‌اند: «أَيُّهَا النَّاسُ غَيْرُ الْمَغْفُولِ عَنْهُمْ وَ التَّارِكُونَ الْمَأْخُودُ مِنْهُمْ مَا لِي أَرَاكُمْ عَنِ اللَّهِ ذَاهِبِينَ وَ إِلَى غَيْرِهِ رَاغِبِينَ» (سیدرضی، خطبه ۱۷۵) ای بی‌خبران که لحظه‌ای مورد غفلت نیستید و ای ترک‌کنندگان فرامین الهی که از تمامی کارهایتان باز خواست می‌شوید. شما را چه شده است که از خدای خود روی گردان و به غیر او گرایش دارید؟

حضرت، غافلان از یاد خداوند را به گوسفندانی تشبیه کرده‌است که برای کارد قصاب آماده شده ولی خودشان غافل هستند. هرگاه به مقداری علف توجه کنند، یک روز خود را یک عمر بیندارند، «تحسب یومها دهرا» و زندگی را در سیر شدن شکم‌ها می‌نگرند. «و شعبها أمرها» (سیدرضی، همانجا) آن چیزی که مایه‌ی فصل و فصل انسان از حیوانات است، عقل است، اگر بر اثر غفلت، عقل دچار ضعف شده و تعطیل شود، انسان هیچ تفاوتی با حیوان ندارد، به همین جهت است که امام، غافلان را به گوسفندان تشبیه می‌کنند و این نکته در قرآن کریم هم آمده‌است. «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّغُوا أَصْلًا أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (الاعراف، ۱۷۹) این نفهمیدن، ندیدن و نشنیدن، ناشی از آن است که

آنان آنچه را که مایه‌ی امتیاز انسان از سایر حیوانات است را، از دست داده‌اند و آن تمیز میان خیر و شر، و نفع و ضرر است. که به واسطه عقل صورت می‌پذیرد. این خسروانی برای انسان است که به وسایل تحصیل سعادت مجهز است و با داشتن عقل و چشم و گوش، این ابزارها را ضایع گذاشته و همه‌ی هم و غم خود را در تمتع از لذات بدن استعمال کند، لذا این‌گونه غافلان از چهارپایان گمراه‌تر و مستحق عذابند. (طباطبایی، ۴۳۹/۸) از آنجا که یکی از معانی غفلت، بی‌خبری از مقصد و هدف است امام می‌فرماید: (آفریده نشده‌ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پرواری که تمام همت او علف، و یا چون حیوان رها شده، که شغلش چریدن و پر کردن شکم بوده و از آینده خود بی‌خبر است». (سیدرضی، نامه ۴۵). امام، همان‌طور که در جهاد اصغر، می‌فرماید: «مَنْ نَامَ لَمْ يُنَمَّ عَنْهُ» یعنی: اگر کسی بخوابد، هرگز دشمن بیدار نمی‌خوابد و شبیخون می‌زند. (همان، نامه ۶۲)، درباره دشمن درون نیز، ما را برحذر می‌دارد از اینکه به واسطه‌ی سُبَات عقل که در پرتو غفلت است، به خواب برویم، زیرا تهاجم به انسان خوابیده و پیروزی بر او آسان است.

انسان غافل، خوابیده است و چون توجه ندارد، دشمن در کمین بر او می‌تازد. به تعبیر قرآن، اصولاً دشمن از راهی که انسان او را نمی‌بیند، حمله می‌کند: «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» (الاعراف، ۲۷). راه غفلت‌زدایی در بیان آن حضرت، «ذکر» است که مهم‌ترین مصداق آن، نماز است: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴). آن حضرت به نقل از پیامبر(ص) می‌فرماید: «نماز چون چشمه‌ی آب گرمی است که بر در سرای مردم جریان دارد و اگر هر کس در شبانه‌روز ۵ بار خود را در آن شست و شو دهد، هرگز چرک و آلودگی در بدن او نماند.» همچنین حضرت یاد مرگ را اکسیری برای رفع غفلت می‌داند. و می‌فرماید: از مرگ غافل نشوید، چگونه غافل می‌شوید از چیزی که از شما غافل نیست. «أَوْصِيكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَ إِقْلَالِ الْغَفْلَةِ عَنْهُ، وَ كَيْفِ غَفْلَتِكُمْ عَمَّا لَيْسَ يَغْفَلُكُمْ» (سیدرضی، خطبه‌ی ۱۸۸).

بنابراین می‌توان گفت بنیان عقل در معرفت دینی توجه به خداوند متعال و حرکت در راه کمال برای تعالی معنوی است و مهمترین مانع حیات و رشد عقل، غفلت از خداوند متعال و فراموشی غایت نهایی حیات است. در حقیقت می‌توان گفت: میان عقل و غفلت رابطه معکوس و مستقیم وجود دارد. عقل انسان را به آگاهی، هوشیاری و برنامه‌ریزی دعوت می‌کند، در حالی که غفلت انسان را به بی‌خبری، سهل‌انگاری و انفعال فرامی‌خواند. از منظر نهج‌البلاغه، ذکر عامل آگاهی و یاد خدا نقطه مقابل غفلت است و مهم‌ترین عامل حفظ و تقویت عقل محسوب می‌شود. بنابراین، هرچه غفلت کمتر باشد، عقل قوی‌تر و کارآمدتر خواهد بود و بالعکس.

۳-۲. خودبینی (عُجَب)

از دیگر موانع اخلاقی در مسیر عقل، «عُجَب» است. عُجَب باعث بزرگ شمردن عمل صالح، مسرور شدن به آن و خود را از حد تقصیر خارج دانستن می‌شود. (امام خمینی، ۶۳). عُجَب با بزرگ شمردن نعمت، موجب فراموشی مُنعم می‌شود (نراقی، ۲۱۹). در فرق این رذیله با کبر گفته‌اند: «متکبر خود را بالاتر از غیر می‌بیند، ولی در صفت عُجَب پای دیگری در کاری نیست، بلکه انسان به خود می‌بالد و از خود شاد است». (همانجا)

کوچک شمردن معاصی، نگاه حقیرانه به بندگان خداوند داشتن، ناچیز شمردن اعمال آن‌ها و درصدد اصلاح نفس به برنیامدن سبب حجابِ غلیظِ خودپسندی، از مفسده‌های این رذیله‌ی شوم است. در بیان امام (ع)، خودپسندی یکی از حسودانِ عقل است: «عُجْبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ أَحَدُ حُسَادِ عَقْلِهِ» (سیدرضی، حکمت ۲۱۲). همان‌گونه که حسود به جهت حسادت به صاحب نعمت از هیچ دشمنی دریغ نمی‌ورزد، عیوب او را فاش می‌سازد، چهره‌ی او را نازیبا نشان می‌دهد، و به کسب‌وکار و خانواده‌اش آسیب می‌زند، «عُجَب» نیز در برابر عقل انسان همین کارها را انجام می‌دهد؛ قدرت عقل را از انسان می‌گیرد و عیوب او را ظاهر می‌سازد. (مکارم شیرازی، ۶۳۵)

از آن‌جا که خودپسندی در بیان آن حضرت باعث آشکار شدن عیوب انسان معجب می‌شود،^۱ (ری‌شهری، ۷/۳۴۴۸) نه تنها خود فرد، بلکه خانواده او هم گرفتار مشکلات می‌شوند و اموال و ثروتشان نیز از دستشان گرفته می‌شود، چرا که مردم حاضر به همکاری با افراد خودپسند نیستند. قدرت تخریب این رذیله اخلاقی به گونه‌ای است که انسان حتی خانواده و نزدیک‌ترین کسان خودش را هم از دست می‌دهد و گرفتار وحشتناک‌ترین تنهایی می‌شود که امام این تنهایی را ره آورد عجب می‌داند. آنجا که می‌فرماید: «ولا وحده او حش من العجب» (سید رضی، حکمت ۱۱۳)

در عبارت‌های دیگری آن حضرت این رذیله اخلاقی را مایه «آفت لب، ضعف عقل و فساد عقل» محسوب می‌کند: «الْإِعْجَابُ ضِدُّ الصَّوَابِ وَ آفَةُ الْأَلْبَابِ» (سیدرضی، نامه ۳۱). و نیز فرموده‌اند: «اعْجَابُ بِالْمَرْءِ بِنَفْسِهِ دَلِيلٌ عَلَى ضَعْفِ عَقْلِهِ» یعنی: خودپسندی انسان به نفس خویش، دلیلی بر ضعف عقل اوست. (ابن شعبه حرانی، ۱۴۴). و در عبارتی دیگر می‌فرماید: «أَوَّلُ الْإِعْجَابِ بِالْمَرْءِ نِعْمَةٌ فَسَادُ عَقْلِهِ» آغاز خودپسندی انسان به نعمتی، تباهی عقل اوست. امام برای درمان این رذیله، یادآوری برتری حکومت و قدرت خداوند را مطرح می‌کند: «به مردم نگو به من فرمان داده‌اند و من نیز فرمان می‌دهم، پس باید اطاعت شود؛ چرا که این‌گونه خودبزرگ‌بینی، دل را فاسد می‌کند «إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ»، دین را پژمرده می‌سازد «مَهْلِكَةٌ لِلدِّينِ» و موجب زوال نعمت‌هاست «تَقَرُّبٌ مِنَ النَّقْمِ».

و در ادامه می‌فرماید: «اگر با تمام قدرتی که داری دچار تکبر یا خودبزرگ‌بینی شدی، به بزرگی ملکوت پروردگار که برتر از توست بنگر، که تو را از آن سرکشی نجات می‌دهد، تندروی تو را فرومی‌نشانند و عقل و اندیشه‌ات را به جایگاه اصلی بازمی‌گرداند». (سیدرضی، نامه ۵۳)

بنابراین می‌توان گفت وقتی آدمی کمال بیکران خداوند را نادیده می‌گیرد به کمالات محدود خود راضی می‌شود راه تعالی معنوی را بر خود می‌بندد و عقل که باید در پرتو

۱. الاعجاب يظهر النقيصه.

بیکرانگی کمالات خداوند به نفس خود بنگرد تا شوق به کمال درونی شعله‌ور شود در نفس خود محصور می‌شود و نفس که باید صیرورت به سوی حق داشته باشد خود مانع طلب حق در وی می‌شود.

۳-۳. طمع

طمع، یکی از فروع حب دنیا است که سبب شکست عقل می‌شود. «أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ». (سیدرضی، حکمت ۲۱۹)

از آنجا که طمع، علاقه‌ی شدید به امور مادی ای است که در دست دیگران است، شخص طمّاع برای رسیدن به آنها هرگونه ذلت و خواری را می‌پذیرد؛ به همین دلیل، همچون برده‌ای است که اختیاری از خویش ندارد.

«الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ» طمع، موجب ذلت می‌شود. (سیدرضی، حکمت ۱۸۰) و در روایتی دیگر، طمع با ذلت، قرین دانسته شده است: «الطَّمَعُ قَرِينُ الذُّلِّ» طمع، همراه و قرین خواری است. (آمدی، ۳۸۸)

«عَبْدُ الْمَطَامِعِ مُسْتَرْقٌّ لَا يَجِدُ أَبَدًا الْعِتْقَ» بنده‌ی طمع‌ها، برده‌ای است که هرگز به آزادی نمی‌رسد. (آمدی، ۳۸۸) طمع، همانند ریسمان نامرئی است که انسان بر گردن خود می‌افکند و سر آن را به دست کسی می‌سپارد که نسبت به آن طمع دارد؛ و بدین‌سان، همچون برده‌یا حیوانی در اختیار وی قرار می‌گیرد.

از آنجا که طمع، باعث هلاکت انسان می‌شود، امیرالمؤمنین (ع) فرزند خویش را به پرهیز از طمع کاری سفارش می‌کند. «وَإِيَّاكَ أَنْ تُوجِفَ بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ، فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ» پرهیز از این‌که مرکب طمع ورزی، تو را به شتاب اندازند و در آبشخورهای هلاکت فرود آورند. (سیدرضی، نامه‌ی ۳۱)

و چون آدمی در اسارت طمع در آمد هدف وی نه جستجوی حقیقت و نیل به آن است، بلکه هدف وی کسب دارایی دنیوی است که مظهر آن اندوختن مال است، بر این اساس

امام علی(ع) یکی از معیارهای کارگزاران را قلت طمع می‌داند. «مِمَّنْ هُوَ أَقَلُّ فِي الْمَطَامِعِ» از کسانی (کارگزار بگمار) که طمعشان کم‌تر است. (سیدرضی، نامه ۵۳) همچنین کسانی که طمع به اندوختن مال دارند، توفیق پاسداری از دین را ندارند. (سیدرضی، حکمت ۱۴۷)

ابن‌ابی‌الحدید، زشتی طمع را در شرح خود بر نهج‌البلاغه، آورده است:

«تَعَفُّفٌ وَعِشٌّ حُرًّا، وَلَا تَكْ طَامِعًا فَمَا قَطَعَ الْأَعْنَاقَ إِلَّا الْمَطَامِعُ»

خویشتن‌داری پیشه کن و آزادمنشانه زندگی کن، و طمّاع مباش؛ چیزی جز طمع، گردن

انسانها را قطع نکرده است. (ابن‌ابی‌الحدید، ۴۱۳/۱۸)

چنانکه دیدیم عقل معیار تشخیص خیر از شر است و چون این معیار اسیر طمع شد حریت و آزادگی خود را از دست می‌دهد و چنان قضاوت می‌کند که منافع وی را تأمین نماید. و در این حالت کسب منفعت بر کشف حقیقت غالب می‌شود و حق به عنوان غایت زندگی، فراموش می‌گردد.

۳-۴. مصاحب بد

واژه «انسان» از ریشه «أنس» است؛ یعنی خصلت طبیعی او زندگی با هم‌نوع است. (جوادی آملی، جامعه در قرآن، ۲۵). و زندگی اجتماعی جز از طریق تعاون، امکان‌پذیر نیست. حال که آدمی برای رفع نیاز خویش ناگزیر از ارتباط با هم‌نوع است، پس باید به‌انتخاب بهترین همنشین اقدام کند و از مجالست با کسانی که همدمی با آنها، موهبت "عقل" را از انسان می‌رباید، پرهیزد.

امام علی(ع) درباره‌ی مصاحبت با اهل عقل می‌فرماید: «أَكْثَرُ الصَّلَاحِ وَالصَّوَابِ فِي صُحْبَةِ أَوْلِي النَّهْيِ وَالْأَلْبَابِ» (آمدی، ۳۵۸). آن حضرت، هم‌صحبتی با اهل دین و پرهیزگاری را به عنوان غنیمت شمرده‌است «إِصْحَابُ أَخَا التَّقَى وَالِدَيْنِ تَسْلَمُ وَاسْتَرَشِدُهُ تَغْنَمُ». (همانجا، ۳۵۹) و اهل علم و حلم را به عنوان بهترین مصاحبان مورد توجه قرار می‌دهد «خَيْرٌ مَنْ صَاحَبَتْ ذُوو الْعِلْمِ وَالْحِلْمِ». (همانجا، ۳۵۹) امام ضمن تأکید به همنشینی

با خوبان، انسان را از مجالست با افرادی که دارای ویژگی‌های ناشایست باشند بر حذر می‌دارد. در حکمت ۳۸ از نهج‌البلاغه فرزند خویش را از همنشینی با چهار گروه هشدار می‌دهد: «... إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ؛ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ، فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ؛ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ، فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالثَّأْفَةِ؛ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ، فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقْرَبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يُبْعَدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ.» (ای فرزند، بیرهیز از دوستی با احمق، زیرا احمق خواهد که به تو سود رساند، ولی زیان می‌رساند و بیرهیز از دوستی با بخیل که او چیزی را که بسیار به آن نیازمند هستی از تو دریغ می‌دارد و بیرهیز از دوستی با تبهکار که تو را به اندک چیزی می‌فروشد. و بیرهیز از دوستی دروغگو، که او چون سراب است، دور را نزدیک نشان می‌دهد و نزدیک را دور می‌نماید.) امام در موردی دیگر ما را از همنشینی با انسان‌های ابله که فریفته‌ی خود هستند و کارهای خود را همه نیکو می‌بینند و خواهان همانندی شما با خودشان هستند امتناع می‌دارد. «لَا تَصْحَبَنَّ الْمَآثِقَ فَإِنَّهُ يَزِينُ لَكَ فِعْلَهُ، وَ يُوَدُّ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ.» (سیدرضی، حکمت ۲۹۳).

چنانکه دیدیم مولا علی (ع) آدمیان را به مصاحبت با اهل عقل و صاحبان علم و حلم توصیه می‌کند زیرا حالات و اوصاف آدمی در مصاحبت سرایت می‌کند و همراهی هر فرد با دیگری به مرور زمان آنها را همانند می‌نماید. در نتیجه آنکه طالب خیر است باید از مصاحبت با طالبان شر و کاسبان رذائل پرهیز کند و بر همین اساس مصاحبت آدمیان نشانگر مشابهت آنهاست، مولا می‌فرماید: «فَإِنَّ الصَّاحِبَ مَعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ» (سید رضی، نامه ۶۹). پس برای صاحب عقل سزاوار است که از نزدیکی با انسان‌های شرور و فاجر پرهیز کند. «يُنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَجْتَنِبَ مُقَارَنَةَ الْأَشْرَارِ وَالْفُجَّارِ.» (آمدی، ۴۴۶/۶)

ع. جایگاه عقل و عوامل آسیب رسان به آن از نظر مثنوی

مولوی در کتاب مثنوی درباره عقل مطالب گوناگونی اظهار می‌دارد. گاهی آنچنان عقل

را از درجه اعتبار و ارزش ساقط می‌سازد مثل اینکه تمام تیره بختی‌های جوامع انسانی از عقل و تعقل بوده است، گاهی عقل را از جهت ارزش، در مرتبه‌ای قرار می‌دهد که وسیله‌ای برتر و بالاتر از آن وجود ندارد به گونه‌ای که حقیقت و زیربنای جهان هستی عقل است. آنجا که مولوی دست به تضعیف عقل زده، عقل جزئی نظری است که می‌خواهد با وسایل معمولی خود تمام مسائل هستی را حل و فصل کند. مولوی در مثنوی معنوی به آفات این عقل می‌پردازد. آن‌گاه که مولانا عقل را به عالی‌ترین درجه ارتقاء می‌دهد، عقل کلی است. این عقل عالی‌ترین وسیله ارتقاء و تکامل بوده و رسیدن به چنین عالم از عقل، خود رسیدن به هدف نهایی است.

اهم آفاتی که عقل جزئی را تهدید می‌کند، عبارتند از:

ع-۱. غفلت

غفلت در متون عرفانی یکی از زیان‌آورترین و مخرب‌ترین دشمنان جان انسان معرفی شده است این رذیله می‌تواند بستر پیدایی بسیاری مفاسد و مشکلات اخلاقی باشد. شناخت حدود رذیلت و فضیلت برای فهم آنها ضروری است، به نظر مولانا غفلت بر دو گونه است، گاهی مذموم است و پوشاننده و عامل خسوف عقل و گاهی ممدوح و ستون بقای جامعه‌ی بشری است. (زمانی، کریم، میناگر عشق، ۷۷۷)

| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| استن این عالم ای جان، غفلت است | هوشیاری، این جهان را آفت است |
| هوشیاری ز آن جهان است و چو آن | غالب آید، پست گردد این جهان |

(۱/ ۲۰۶۶-۲۰۶۷)

مقصود از این غفلت، «غفلت به معنای معمولی آن نیست که عبارت از نادانی و نادیده گرفتن باشد.» زیرا غفلت بدین معنا انسان را از رفتن و تکامل بازمی‌دارد. بلکه مقصود از غفلت مفهومی در مقابل هشیاری مطلق است که زندگانی را امکان‌ناپذیر می‌سازد. (جعفری، نقد و تحلیل مثنوی، ۸۶) گاهی غفلت در مقابل هوشیاری باطنی است. چنین

هوشیاری موجب دلسردی از دنیااست و در مقابل غفلت موجب آبادانی دنیااست. اگر وقتی برای آدمی رنج یا غمی پدید آمد، آدمی آن را فراموش نکند، زندگی امکان ندارد. پس گاهی غفلت از دردها و رنج‌های زندگی پسندیده است. اگر این غفلت سراغ انسانی نمی‌آید، کسی تن به تلاش و کوشش نمی‌داد، زیرا هر لحظه خود را رفتنی می‌دانست. (زمانی کریم، شرح جامع مثنوی، ۶۸۳) این غفلت ممدوح را مولوی در اثر منشور خودش «فیه ما فیه» آورده است. قومی را خدا چشم‌هایشان را به غفلت بیست تا عمارت این عالم کند. اگر بعضی را از آن عالم غافل نکند، هیچ عالم آبادان نگردد. غفلت، عمارت و آبادانی انگیزاند، پس موجب و سبب عمارت، غفلت است و سبب ویرانی، هشیاری است. (مولوی، فیه‌ما‌فیه، ۲۴۱)

غافل‌ی هم حکمت است و این عمی تا بماند، لیک این حد چرا؟
 غافل‌ی هم حکمت است و نعمت است تا نبرد زود سرمایه زدست

(۲۰۶۹-۲۰۶۸/۴)

ولی غفلتی که سبب خسران آدمی است، غفلت از حق است. مولانا، هیچ رنجی را سخت‌تر از غفلت از حق نمی‌داند، زیرا رنج‌ها و ناگواری‌ها، پایان دارند، اما دوری از حق به واسطه‌ای غفلت، به سر آمدنی نیست.

جور دوران و هر آن رنجی که هست سهل تر از بعد حق و غفلت است
 ز آنکه آنها بگذرند، آن نگذرد دولت آن دارد که جان آگه برد

(۱۷۵۷-۱۷۵۶/۶)

گاهی آدمی خود را فراموش می‌کند و در جستجوی گنج مادی برمی‌آید. مولوی می‌گوید گنج حقیقی خود آدمی است.

اگر انسان حقیقت خود را که گنج است پیدا نکند گم شده‌ی خود را در امور مادی می‌جوید. مولانا در ضمن حکایتی برای انسان تبیین می‌کند که گنج، خود انسان است ولی انسان غافل از خویش آن را در جای دیگری طلب می‌کند.

گفت با خود گنج در خانه من است پس مرا را آنجا چه فقر و شیون است
بر سر گنج از گدایی مرده‌ام زانکه اندر غفلت و در پرده‌ام
(۴۳۲۲/۶-۴۳۲۳)

مولانا ضمن اینکه غفلت و نسیان را دو پدیده زشت و ناپسند می‌شمارد، که نشأت گرفته از گستاخی است، درمان غفلت و نسیان مذموم را تعظیم و احترام و ذکر حق می‌داند.

غفلت و گستاخی این مجرمان از وفور عفو توست ای عفلان
دائماً غفلت ز گستاخی دمد که برد تعظیم از دیده، رمد
غفلت و نسیان بد آموخته ز آتش تعظیم گردد سوخته
هیبتش بیداری و فطنت دهد سهو و نسیان از دلش بیرون جهد
(۴۰۹۵/۵-۴۰۹۸)

پس می‌توان گفت به نظر مولانا ریشه‌ی دوری از عقل کلی که رهنمای آدمی به سوی حق است، چیزی جز غفلت از خداوند نیست و این عقل کلی صرفاً با توجه به خداوند و ذکر و شکر وی در آدمی حیات می‌یابد و رشد می‌کند.

۴-۲. خودبینی (عجب)

از جمله آفاتی که در آدمی، بُرنده‌ی عقل از سر و زداینده‌ی شرم از دل است، عجب می‌باشد، و آن وقتی است که انسان به واسطه‌ی اوصافِ کمال، چه دارا باشد یا نباشد، احساس بزرگی کند. وجود مجازی موجب سرمستی انسان می‌شود. امت‌های پیشین هم بر اثر مغرور شدن به هویت کاذب خود، رو به تباهی نهادند. ابلیس که نام اصلی‌اش «عزازیل» بوده است، به موجب مغرور شدن به هستی موهوم، مبدل به ابلیس شد.

ز آنکه هستی، سخت مستی آورد عقل از سر، شرم از دل می برد
صد هزاران قرن پیشین را همین مستی هستی بزد ره زین کمین
شد عزازیل از این مستی «ابلیس» که چرا آدم شود بر من رئیس؟
(مثنوی، ۱۹۲۰/۵-۱۹۲۲)

مستی مأخوذ از خودبینی، چشم را بر روی واقعیت‌ها می‌بندد و ادراکات و حواس انسان، اشیاء را آن‌گونه که هستند درک نمی‌کنند، چراکه فرمانده حواس پنجگانه، عقل است که در پرتو خودبینی به قربانگاه رفته است. مستی، فقط معلول مواد سکرآور نیست؛ وقتی انسان به واسطه‌ی عجب آماج قهر الهی می‌شود، چیزهایی که «عدم» هستند، رنگ «هستی» برای او می‌گیرند:

از شراب قهر چون مستی دهی نیست‌ها را صورت هستی دهی
 چیست مستی؟ بند چشم از دید چشم تا نماید سنگ، گوهر، پشم، پشم
 چیست مستی؟ حس‌ها مبدل شدن چوب گز، اندر نظر صندل شدن

(۱۲۵۹/۴ - ۱۲۶۲)

جسم ناچیز را انسان به صورت سنگِ گران‌بها می‌بیند و چوبِ ناچیزِ «گز» به نظر، چوبِ گران‌بهای «صندل» می‌رسد. از نظرِ ملای رومی، همه دشمنی‌ها از خودبینی ناشی می‌شود. کسی که از «خودش» بیرون بیاید، همه‌ی مردم را «من» خودش خواهد شمرد. هرکه بی من شد، همه من‌ها خود اوست دوست جمله شد، چو خود را نیست دوست

(۲۶۶۵/۵)

مولانا گرد و غباری را که رهاورد این «من و مایی» است، به منزله‌ی داسی می‌داند که دروکننده‌ی عمر انسان است.

این همه غم‌ها که اندر سینه‌هاست از بخار و گرد بود و باد ماست
 این غمان بیخ کن چون داس ماست این چنین شد و آن چنان، و سواس ماست

(۱۲۵۷/۴ - ۱۲۵۹)

(عجب) در اندیشه‌ی ایشان، عاملی است که باعث ترس از مرگ می‌شود. اگر انسان از خودبینی برهد، مرگِ حقیقی هم برای او شیرین می‌شود.

دان که هر رنجی زمردن، پاره‌ای ست جزو مرگ از خود بران، گرچاره‌ی ست
 چون ز جزو برگ نتوانی گریخت دان که کلش بر سرت خواهند ریخت

جزو مرگ ار گشت شیرین مر تو را دان که شیرین می‌کند کل را خدا
(۲۲۸۹-۲۲۸۶/۴)

پس وقتی آدمی خود را دید و حق را ندید اسیر وجود خود می‌شود و چراغ عقل کلی که راهبرجان به‌سوی تعالی است را خاموش می‌کند و در ظلمات جهالت ناشی از خودبینی اسیر می‌شود.

۴-۳. طمع

طمع، یکی از عواملی است که در ادبیات مولانا به عنوان مانع عقل یاد می‌شود. چشم و عقل و گوش، با حضور این خصلت، رسالت خویش را به درستی نمی‌توانند انجام بدهند. طمع موجب می‌شود که انسان در انتخاب‌های خود بی‌طرفی و قضاوت منصفانه را فراموش کرده و طبق منافع خود تصمیم بگیرد.

صاف خواهی چشم و عقل و سمع را بر دران تو پرده‌های طمع را
طمع لوت و طمع آن ذوق و سماع ممانع آمد عقل را از اطلاع
اگر آینه هم دچار این ویژگی شود، آن هم در نفاق و دورویی مانند ما آدمیان می‌شد.
گر طمع در آینه برخاستی در نفاق، آن آینه چون ماستی
اگر ترازو را طمع به مال می‌بود، راست نمی‌گفت و وصف حال تو را درست نشان نمی‌داد:
گر ترازو را طمع بودی به مال راست کی گفתי تو را زو وصف حال؟
ترازو که ابزار وزن دقیق اشیاء است، اگر میل طمع در او گل کند، حقیقت را کتمان می‌کند. (۵۷۷-۵۷۳/۲)

زبان برنده در پرتو طمع، کُند می‌شود و دچار لکنت.

هر که راباشد طمع، الکن شود با طمع کی چشم و دل روشن شود؟
آز و طمع را مولوی به سیلابی تشبیه کرده که قدرت تخریب آن ویرانگر است. وقتی حرص و طمع برای شکستن حدود اخلاقی و شرعی قدرت می‌گیرد، مشورت و قدرت، محلی از اعراب ندارد.

مشورت کو؟ عقل کو؟ سیلاب آز در خرابی کرد ناخن‌ها دراز

(۳۸۶۷/۵-۳۸۶۸)

طمع حجابی ژرف و عمیق است که مانع استماع سخنان اولیاء الله می‌شود. حواس ظاهری و باطنی و مجاری ادراک ما که گوش و چشم و عقل است، در پرتو طمع، کار خود را به‌طور صحیح انجام نمی‌دهند.

هیچ در گویش کسی زایشان نرفت کین طمع آمد حجاب ژرف و زفت
گوش را بندد طمع از استماع چشم را بندد غرض از اطلاع
هم چنانکه ان جنین را طمع خون کان غذای اوست در اوطان دون

(۴۳۲۱/۵-۴۳۲۴)

بنابراین مولانا می‌گوید در صورتی تشخیص حق از باطل برای جان آدمی امکان دارد که حرص و آز دیده‌بینای درون وی را کور نکرده باشد و اگر طمع بر آدمی حاکم شد، دیگر چنان عمل می‌کند که اقتضای فزون خواهی مادی وی است.

ع-ع. مصاحب بد

انسان‌ها به حکم اجتماعی بودن تاثیر متقابل بر یکدیگر دارند. چه بسا شاکله‌ی فرد از طریق همنشینی ساخته می‌شود. از اهم شروط سلوک، در نگاه مولوی همنشینی با یاران برگزیده است. دوستان را در دل رنج‌ها باشد که ان به هیچ دارویی خوش نشود، نه به خفتن، نه به گشتن، نه به خوردن، الا به دیدار دوست که «لِقَاءُ الْخَلِيلِ شِفَاءُ الْعَلِيلِ». (فیه مافیہ، ۲۲۳) همنشین خوب، قوت عقل محسوب می‌شود.

عقل، قوت گیرد از عقل دگر نی شکر کامل شود از نی شکر؟ (۲۲۷۷/۲)

همانگونه که شکر از طریق نی شکر مایه و غذا می‌گیرد، عقل انسان در سایه‌ی همنشینی با صاحبان عقل نیرو و قوت می‌گیرد. (استعلامی، ۸۱/۲) مجالست با اهل معنا که هم بخشش معنوی دارند و هم جوانمردی و فتوت را به انسان می‌بخشند، از سفارش‌های ایشان است.

همنشین اهل معنا باش تا هم عطا یابی و هم باشی فتا (۷۱۱/۱).

مولانا، در عین اینکه همنشین خوب را کیمیا می‌داند، تأکید بر گریزان بودن از همنشین بد دارد. مُصاحبِ نادرست، چشمِ تدبیر را کور می‌کند. چشمِ عقل بر اثر همنشینی با رفیقِ بد از حدقه بیرون می‌آید. ایشان مجالست با افرادِ ناصالح را به مثابه «زمرده» فرض کرده و عقل را به منزله «اژدها». قدما بر این عقیده بودند که اگر زمرده در برابر چشمِ افعی قرار بگیرد، کور می‌شود.

عقل تو گر اژدهایی گشت مست یاربد او را زمرده دانی که هست
دیده‌ی عقلت بدو بیرون جهد طعن اوت اندرکف طاعون نهد

(۲۶۳۸-۲۶۳۹/۵)

رفیقِ نااهل در اندیشه‌ایشان از مارِ بد خطرناک‌تر است؛ مارِ بد، جسمِ انسان را در معرضِ هلاکت قرار می‌دهد، ولی یارِ بد، شخصیتِ معنوی و روحِ انسان را به مخاطره می‌اندازد. (۲۶۳۸-۲۶۳۹/۵)

حق ذات پاک الله صمد که بود به مار بد از یار بد

مار بد جانی ستاند از سلیم یار بد آرد سوی نار مقیم (۲۶۳۴-۲۶۳۵/۵)

مصاحبت با نااهل، مایه‌ی فساد عقل، سم مهلک جان و سبب دل‌مردگی آدمی است.

هر که با ناراستان همسنگ شد در کمی افتاد و عقلش دنگ شد (۱۲۳/۲)

دوستی جاهل شیرین سخن کم شنو، کان هست چون سم کهن (۱۴۳۲/۶)

وای آن زنده که با مرده نشست مُرده گشت و زندگی از وی بجست (۱۵۳۶/۱)

در نگاه ایشان، یارِ بد به گیاه ریشه‌برانداز، خاردار و ویرانگرِ «خروب» تشبیه شده‌است

که مُخرَبِ هر بنا و ساختمانی است؛ در هر کجا رشد کند، مایه ویرانی است).

مسجد است آن دل که جسمش ساجداست یار بد خروب هر جا مسجداست

یار بد چون رست در تو مهر او هین از او بگریز و کم کن گفتگو

بر کن از بیخشی که گر سر بر زند مرتو را و مسجدت را بر کند

(۱۲۵۸-۱۲۵۶/۴)

به نظر مولانا، مصاحبت با اهل معنا سبب رشد عقل و زبده شدن جان آدمی است و میل کمال طلبی آدمی با همنشینی اهل حق رشد می‌یابد و عقل کلی در جان وی پدیدار می‌شود.

۵. تطبیق و مقایسه

۱. نهج البلاغه و مثنوی معنوی علی‌رغم تفاوت در قالب «نثر حکیمانه و شعر عرفانی» در مورد آسیب‌های چهارگانه «غفلت، عجب، طمع و مصاحب بد» بر عقل اشتراکات شگرف و عمیقی دارند.
۲. هر دو منبع این چهار آفت را دشمن عقل بشری می‌دانند که هرکدام به نحوی چراغ عقل را خاموش کرده و انسان را از مقام خلیفه الهی و ادراک حقایق هستی بازمی‌دارند و پادزهر این آفات را هوشیاری و ذکر در برابر غفلت، تواضع در برابر عجب، قناعت در برابر طمع و گزینش آگاهانه همنشین صالح در برابر مصاحب بد معرفی می‌کنند.
۳. هر دو اثر عقل را مبنای حیات معنوی انسان می‌دانند و عقل و رشد آن را در توجه به خداوند متعال و سیر در مسیر وی تحلیل می‌کنند و همانگونه که ذکر حق محرک نفس آدمی برای تعالی است، غفلت از یاد حق موجب خودمحوری و عجب آدمی می‌شود و آنگاه که غایت زندگی معنوی فراموش شود آدمی راه حق را گم می‌کند و اسیر خود می‌شود. این اسارت خود را در حرص و طمع به امور دنیوی نشان می‌دهد و چون آدمی هرگز نمی‌تواند به تنهایی زندگی کند و می‌بایست در میان جمع زیست کند به ناچار فرد طماع به سراغ کسانی می‌رود که مؤید و محرک وی برای اهدافش باشند. پس مصاحبت اشرار، پیامد حرص و آز آدمی است بر این اساس، غفلت از حق موجب عجب می‌شود و عجب، سبب طمع می‌گردد و طمع به مصاحبت بدکاران منتهی می‌گردد و ریشه دفع همه‌ی این ردائل توجه به خداوند متعال است که همه چیز قائم به اوست و در صیروت به سوی او.

۶. نتایج مقاله

۱. الهام گرفتن مولانا در مثنوی از آموزه‌های نهج البلاغه با توجه به متأخر بودن ایشان،

همچنین ارادت جلال‌الدین نسبت به آن حضرت، علاوه بر آنکه دوستاناران مثنوی را در درک و فهم اشعار ایشان کمک می‌کند، امکان درک مفاهیم متعالی کلام و زین نهج‌البلاغه را نیز بیشتر می‌سازد.

۲. عقل که به عنوان ودیعه الهی برای هدایت بشر است، در معرض آفاتی است که با توجه به ارزش آن حجت درونی نیازمند مراقبت ویژه است.

۳. شناخت موانع و ترک آنها، بر آراستن نفس به زیورهای اخلاقی مقدم است، چون تا موانع برطرف نشود، نور هدایت در دل انسان نمی‌تابد.

۴. غفلت، عجب، طمع و مصاحب بد، از مهم‌ترین آفات و موانع در مسیر قرب الهی هستند. ذکر و یاد خداوند، تواضع در برابر حق، قناعت و همنشینی با اولیاء الهی می‌تواند انسان را در برابر این بیماریهای روحی صعب‌العلاج از خطرات مصون دارد.

کتابشناسی

۱. قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، قم پژوهک اندیشه، ۱۳۹۰.
۲. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالکلم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۳. همو، غررالحکم و دررالکلم، ترجمه محمد رحمتی شهرضا، نغمه قرآن، قم، چاپ اول، ۱۳۹۴.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، محقق، جمال‌الدین میردامادی، بیروت، دارصار، ۱۴۰۴.
۵. استعلامی، محمد، مثنوی، انتشارات زوار، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
۶. ابن فارس احمد، معجم مقاییس اللغة، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴.
۷. ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد، شرح نهج البلاغه، قم، انتشارات آیه الله مرعشی نجفی (ره)، ۱۳۶۳.
۸. جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۸.
۹. همو، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی انتشارات اسلامی، تهران، چاپ هجدهم، ۱۴۰۱.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، ادب فنای مقربان، نشر اسراء، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۴.
۱۱. همو، جامعه در قرآن، نشر اسراء، قم، چاپ اول، ۱۳۸۷.
۱۲. همو، مراحل اخلاق در قرآن، نشر اسراء، قم، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۱۳. حرانی، ابو محمد حسن بن شعبه، تحف العقول، ترجمه صادق حسن‌زاده، انتشارات آل‌علی، قم، چاپ پنجم، ۱۳۸۵.
۱۴. خمینی، روح‌الله (امام)، شرح چهل حدیث، تنظیم و نشر آثار امام، تهران، چاپ بیستم، ۱۳۷۸.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، نشر طلوع نور، قم، چاپ چندم، ۱۴۲۷ق.
۱۶. زرین‌کوب، عبدالحسین، سرّ نی (شرح مثنوی)، انتشارات علمی، تهران، چاپ سیزدهم، ۱۳۹۰.
۱۷. زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، انتشارات اطلاعات، تهران، چاپ چهل و دوم، ۱۴۰۰.
۱۸. همو، میناگر عشق، نشر سرّ نی، تهران، چاپ هفدهم، ۱۳۹۷.
۱۹. سید رضی، محمد بن الحسین، نهج البلاغه، انتشارات ارمغان طوبی، قم، چاپ اول، ۱۳۸۵.
۲۰. طباطبایی، سید محمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۹.
۲۱. عبدالباقی، محمد فؤاد، المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، انتشارات اسلامی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
۲۲. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ پنجم، ۱۳۹۱.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امیرالمؤمنین، انتشارات امام علی بن ابی‌طالب، قم، چاپ ششم.
۲۴. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، فیہ مافیہ، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۸.
۲۵. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، دارالفیض، قم، چاپ سوم، ۱۳۸۵.